

در خلاف آیدِ عادت

(مقالاتی در چالش با حافظ‌شناسی رسمی و رایج)

دکتر محمود درگاهی



در خلاف آمدِ عادت

(مقالاتی در چالش با حافظ‌شناسی رسمی و رایج)

دکتر محمود درگاهی



در خلاف آمدِ عادت

(مقالاتی در چالش با حافظ‌شناسی رسمی و رایج)

دکتر محمود درگاهی

• طراح جلد: سعید زاشکانی • امور فنی و صفحه‌آرایی: انتشارات کویر، نسوین قدرتی

• چاپ و صحافی: سپیدان تهران • شمارگان: ۵۰۰

شابک: ۷-۱۵۱-۲۱۴-۹۶۴-۹۷۸-ISBN • چاپ اول: ۱۳۹۶

Email: kavirbook@gmail.com • قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

• نشانی: تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم‌مقام فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر

• کد پستی: ۱۵۸۵۹۱۴۹۱۳ • تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ - ۹ و ۸۸۳۴۲۶۹۸ • نمابر: ۸۸۳۴۲۶۹۷

• تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است

برای استاد پورنمداریان
با احترام به دغدغه‌های بزرگش

و بایاد

بانوی فرسنگ و تاریخ

و مفسر برجسته‌ی حافظ،

دکترهما ناطق

درخلاف آمدِ عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

(حافظ، نسخه‌ی غنی - قزوینی)

فهرست

پیش‌گفتار	۹
پیش‌درآمد	۱۵
روش‌های راه‌یافتن در دنیای حافظ	۲۱
عرفان؟ یا الهیات رندی؟	۳۳
بنیان‌های تفکر حافظ	۴۳
دین در دنیای حافظ	۵۹
هرمنوتیک و حافظ	۷۵
سکولاریسم در شعر حافظ	۸۹
حافظ و حکومت دینی	۱۰۳
پیرمغان حافظ	۱۲۹
حافظ چه می‌گوید؟	۱۴۱
حافظ به روایت اقبال	۱۵۵
حافظ در نگاه شریعتی	۱۷۳
حافظ سروش، روشنفکر دینی پلورالیست!	۱۹۳

حافظ شناسی شایگان، احیای تابوهای مُرده و منسوخ!	۲۱۹
کشف و شهود در کوچه‌ی رندان!	۲۳۱
از حافظیات	۲۴۹
حافظ از نگاهی دیگر	۲۶۷
پرسش‌هایی از استاد پورنامداریان	۲۸۱
در چشمه‌ی خورشید	۲۹۷
حافظ، شاعری که از نوباید شناخت!	۳۱۵
پاسخ به یک شبه‌نقد	۳۳۷
ونه هر کوورقی خواند	۳۴۹
یک پرسش و پاسخ	۳۷۹
گزیده‌ی منابع	۳۸۹

پیش‌گفتار

چه نیازی به حافظ؟

شاید این پرسش انتقادی در ذهن کسانی که با این نوشته روبه‌رو می‌شوند، بچرخد که: چه نیازی به طرح و تبلیغ اندیشه و آیین حافظ، آن هم برای چندمین بار؟ چنین کسانی می‌گویند که زمانه‌ی ما دغدغه‌ها و مسئله‌های دیگری دارد و پیش آوردن آنچه که در روزگار حافظ - سده‌ی هشت هجری - پیش آمده است، جامعه‌ی ما را از معضلات خود دور می‌کند و افکار عمومی را مشغول مسئله‌های گذشتگان می‌سازد و در نتیجه، مسئله و معضل امروز ما ناگشوده و ناشناخته می‌ماند! از این گذشته، در دهه‌های اخیر حتی در دنیای شعرو ادبیات نیز آراء و اندیشه‌های تازه‌ای پدید آمده که نادیدن آن‌ها و اشتغال به آثار بازمانده از روزگاران کهن، ادبیات ایران را گرفتار رکود و کهنگی و در نتیجه، زمین‌گیر کرده است؛ آراء و اندیشه‌هایی مانند وظیفه‌ی ادبیات، ادبیات مسئول، رئالیسم، مدرنیسم، هرمنوتیک، ساختارشکنی، پست‌مدرنیسم، اصالت متن و مرگ نویسنده و ده‌ها مقوله‌ی دیگر که فضای اندیشه و اعتقادات جهان ما را تغییر داده است و برخی از آن‌ها، اندک‌اندک به تاریخ سپرده می‌شود؛ در حالی که تحقیقات ادبی ما هنوز از عصر حافظ و سعدی پیش‌تر نیامده و مفسران آثار آن‌ها، گویا قصد آن دارند که فرهنگ و اندیشه‌ی ما را هم چنان در قهقرا نگاه دارند!

تردید نیست که این پرسش و انتقاد، درست و ارزشمند است و جای هیچ‌گونه انکار و حاشا یا توجیه و تحریف در برابر آن نیست؛ زیرا که در روزگار ما شرح و تفسیرهای بسیاری بر حافظ نوشته می‌شود که مقصود از آن‌ها جز طرح و تبلیغ برخی افکار مرده و منسوخ و آب و تاب دادن به آراء و اندیشه‌های زوال‌یافته، کار دیگری

نمی‌کند و در آن‌ها هیچ خبری از آن نوع اندیشه‌های حافظ هم که کارساز و گره‌گشا بوده باشد، در میان نیست! این شیوه‌ی تفسیر حافظ که در میان حافظ‌شناسان ایرانی، به یک عادت و سنت ریشه‌دار تبدیل شده است، دنیای ما را به سوی انحطاط و ارتجاع می‌برد و به دغدغه‌های امروزی آن هیچ اعتنایی نمی‌کند.

از قضا «در خلاف آمدِ عادت» نیز انگشت بر روی این عادت‌ها و سنت‌ها می‌گذارد و به ارزیابی و نقد آن‌ها می‌پردازد و چنانچه به طرح پاره‌ای از اجزا و عناصر اندیشه‌ی حافظ نیز روی آورد، آن را وسیله‌ای برای طرح مسائل و معضلات تاریخی جامعه‌ی ایران می‌سازد؛ مسائل و معضلاتی که یکایک آن‌ها، در هر دوره‌ای به‌گونه‌ای دیگر سر بر می‌آورند و چاره‌گری و راه‌گشایی می‌جویند و البته نبوغ هنری حافظ هم برخی از آن‌ها را در تصویرهایی سرشار از زیبایی، جاودانه کرده است و از قضا همین تصویرهاست که حافظ را جاودانه می‌کند و نه آنچه که مبلغان آیین‌های رندی و درویشی و... پیش می‌آورند!

«در خلاف آمدِ عادت» قصد آن ندارد که یکایک ره نموده‌ها و راه یابی‌های حافظ را آب و رنگ بزند و با آن خلأهای فکری دنیای امروز را پُر کند، بلکه می‌خواهد برخی از این راه بُردهای از رونق افتاده و منسوخ را که هنوز هم از سوی بعضی از مفسران اندیشه‌ی حافظ تبلیغ می‌شود، آسیب‌شناسی کند و نقص‌ها و نادرستی‌های چنین تفسیرهایی را نشان دهد. این مفسران حافظ، در شرح اندیشه و آیین او، یا به تبلیغ ارزش‌های صوفی‌گری و زاهدی می‌پردازند، و یا رفتارها و روش‌های رندانه‌یی را طرح و تبلیغ می‌کنند که هیچ‌گونه کارسازی در دنیای امروز ندارند و حتی برای روزگار حافظ هم کارسازی نداشته‌اند؛ اما اینان به گونه‌ای شیفته‌ی آن ارزش‌ها و این روش‌ها شده‌اند که همه‌ی آن‌ها را حقیقت خالص و الگوی برتر اندیشه و اخلاق انسانی می‌دانند و در دنیای ما که گاه حتی میراث آیین‌های آسمانی نیز عرضه‌ی نقدی و چون و چرا قرار می‌گیرد، اینان آیین حافظ را فراتر از هرگونه ارزیابی و انتقاد می‌شمارند و آن را یک سرمشق چاره‌ساز برای زندگی امروز جلوه می‌دهند! گناه او را، «تازیانه‌ی سلوک» و «میوه‌ی درخت معرفت» می‌خوانند؛ تازیانه‌ای که بیداری و بصیرت می‌آورد و میوه‌ای که انسان را عارف نیک و بد می‌کند! مدیحه‌های سیاسی

او را سرودهای عاشقانه می‌دانند و ممدوح شیرازی‌اش را، انسانی جهانی و فرشته‌ی آسمانی! شراب و شاهد او را چاره‌ی کار ریا و دروغ، و مستی‌هایش را، عالی‌ترین شکل از خود رهایی و تنها وسیله‌ی راه یافتن به قلّه‌ی کمال انسانی و... جلوه می‌دهند و گریز او از دنیای دین و حتی مسئولیت انسانی به دنیای مستی و رندی را، تنها راه بُرد پیروز تاریخ می‌پندارند که جز آن راه دیگری پیش روی انسان ایرانی نیست! و دنیای اخلاقی و ایده‌آل را دنیایی می‌دانند که خطوط آن را حافظ ترسیم کرده است، با دو عنصر مستی و عشق.^۱ حتی از «کوچه‌ی رندان»، یعنی کوچه‌ی می‌خانه‌ها و بیت‌اللطف‌های شیراز عصر حافظ، اشراق و شهود درخشان درمی‌آورند! و...

شگفتا از چنین تفسیرهای متعصبانه‌ای! حافظ در سده‌ی هشت هجری، مثل هرایرانی دیگر در سده‌های دیگر تاریخ، رویاروی جامعه‌ای ایستاده که در ریا و دروغ فرو رفته و در این کار، شریعت یا طریقت را دستاویز کار خود قرار داده است. حافظ که - به تعبیر نویسنده‌ی از کوچه‌ی رندان - خود نیز گه‌گاه، رندانه ریا می‌کرد، در مجادله و ستیز با اهل ریا، یعنی اهل شریعت و اهل طریقت، به تدبیر و چاره‌اندیشی

۱. این تعبیر اخیر از متفکر مشهور معاصر دکتر سروش است. سروش در سلسله گفتارهایی با نام جامعه‌ی اخلاقی، سرانجام، جامعه‌ی ایده‌آل خود را در جامعه‌ی آرمانی حافظ می‌یابد و چاره‌ی کار را در مستی و معاشقه! و این دو مشغله‌ی زندگی حافظ را به گونه‌ی می‌ستاید که در پایان سخن‌رانی او برای اهل مجلس، راهی جز راه می‌کده و پناهگاهی جز خانه‌ی معشوق نمی‌ماند! سروش که در کار دین‌شناسی هم تاکنون نوسانات و ناپایداری‌های حیرت‌آور نشان داده است، در حافظ‌شناسی این بار - به اصطلاح - به سیم آخر زده و دعوت به می و معشوق می‌کند! آراء او در تفسیر حافظ هم بسیار پراکنده و پرتناقض است! در حالی که پیش از این و طی یک سخن‌رانی دیگر بنا را بر آن گذاشته بود که نباید از حافظ تقلید کرد (سلسله سخن‌رانی‌های حافظ‌شناسی) این بار به عیان، دعوت به پیروی از حافظ می‌کند (سلسله سخن‌رانی‌های جامعه‌ی اخلاقی، جلسه‌ی آخر) اغراق‌های او در حق حافظ هم بی سابقه است! گویا نخستین کسی بوده که حافظ را «حضرت» خوانده و با این کار بر تعداد حضرات تاریخ افزوده است. او حافظ را، انقلابی، آزادی خواه، پلورالیست، روشنفکر دینی، و... خوانده است. در حالی که واقعیت‌های زندگی و زمانه‌ی حافظ یکایک این اوهام سروش را بی اساس نشان می‌دهد! تفصیل این قضایا را در نقد آراء سروش در همین کتاب ببینید.

می‌پردازد و آن‌گاه، راه نجات را در گریز از شریعت و طریقت و حتی حقیقت، و روی آوردن به شراب و شاهد نشان می‌دهد و در این ره نمود دادن‌ها، به حقیقت این آیین‌ها کاری ندارد! انزجار او از ریا و دروغ به اندازه‌ای است که دیگر دغدغه‌ی تفکیک حق و باطل را پیدا نمی‌کند و در نتیجه، همه‌ی آن‌ها را، یک‌جا، به انکار و ریشخند می‌سپارد. در حقیقت این راه بُرد حافظ، چاره‌جویی رندی است که تنها در اندیشه‌ی بیرون کشیدن رخت و پخت خویش است و دیگر کاری به آنچه که آن را «غم‌روزگار»^۱ می‌خواند، ندارد و به تبعات این سلوک رندانه هم هیچ نمی‌اندیشد.

این ره یافت رندانه - هرچه که هست - در سده‌ی هشت، یعنی در یکی از دوره‌های تاریک اندیشه‌ی انسانی، و پیش از عصر روشنگری و راه‌گشایی دانش‌های جدید، از سوی یک شاعر ایرانی - و نه همه‌ی چاره‌جویان این سرزمین - ارائه شده است، با این وصف، مفسران حافظ بی‌هیچ تأملی در اقتضائات و واقعیت‌های دنیای جدید، این‌گونه رندی‌گری را به مثابه‌ی تنها سرمشق راه‌گشا جلوه می‌دهند و در تبلیغ آن، هواداری‌ها و تعصب‌های شگفت نشان می‌دهند. اینان، همانند مؤمنانی که رهنمودهای مراجع دینی را تفسیر یا تبلیغ می‌کنند و چشم و گوش بسته تسلیم آن می‌شوند، با تقلید و سرسپردگی کامل، به شرح و تفسیر آیین رندی و تبلیغ آن می‌پردازند و بی‌آن که فضای فکری زمانه‌ی خود را در حساب آورند، و یا به راه‌ها و ره نمودهای بدیل نیز بیندیشند، و یا رندی‌گری و تبعات اجتماعی - سیاسی آن را با آنچه که در دنیای جدید پیش آمده است، بسنجند؛ تنها چاره‌ی کار را در پیروی از این آیین نشان می‌دهند و در این کار فتوی‌ها و ره نمودهای حیرت‌انگیز پیش می‌آورند!

خلاصه این که حافظ در تفسیر این مفسران خود، در جای یک حکیم - پیامبر نشسته و راه انسان‌ها را تا پایان کار جهان روشن کرده است! در حالی که جهان ما، خود اقتضائاتی دارد متفاوت از اقتضائات دنیای حافظ، و این است که راه‌ها و رفتارهای دیگری هم پیش گرفته است، متفاوت از آنچه که مفسران حافظ آن را

۱. غم‌خوار خویش باش، غم‌روزگار چیست؟

تبلیغ می‌کنند. در این راه و رفتارها، نه تنها تعالی و کمال در روی گردانی از هر حقیقتی نشان داده نمی‌شود، و نجات و رستگاری در مستی و بی‌خبری سراغ گرفته نمی‌شود، بلکه حتی گریز از آرمان‌های بزرگ انسان، به دستاویز سوء استفاده‌هایی که از آن آرمان‌ها می‌شود نیز، پذیرفته نیست و به گفته‌ی یک متفکر بزرگ قرن بیست: «هرآرمانی را نه بر مبنای سوء استفاده‌ها و تحریف‌هایی که از آن می‌شود، بلکه نظر به ارزش ذاتی‌اش می‌سنجند... و دور شدن (انحراف) از یک آرمان را نباید به حساب آن آرمان، بلکه به حساب ضعف‌های طبیعت بشری باید گذاشت».^۱

چنان که می‌بینیم، طرح اندیشه‌ی حافظ در بعضی از اشکال آن، طرح مسائل کهنه و دور شدن از دل‌مشغولی‌های امروز نیست و بلکه در شیوه‌هایی از بررسی و شناخت او، می‌توان بسیاری از مسائل فکری و اعتقادی جامعه‌ی خود را بررسی کرد و شناخت؛ همان مسائلی که همه‌ی دوره‌های تاریخی ما را مشغول خود کرده است، یعنی رندی‌گری، صوفی‌گری، مریدبازی، سرسپردگی، دین‌دروغ، جبرگرایی، ستایش قدرت و...!

۱. استیس، و.ت: عرفان و فلسفه، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرم‌شاهی، ۳۵۴. این سخن را یک متفکر ایرانی نیز با تعبیری دیگر تکرار کرده است: «اگر کسی برای داوری درباره‌ی درستی یا نادرستی و خوبی و یا بدی هر دین یا آیین و مسلک اجتماعی، به جای نگرش در اصول عقلی و اخلاقی آن‌ها، فقط رفتار پیروانشان را محک تمیز دانست، آنگاه در انصاف او شک باید کرد؛ زیرا هیچ دینی و آیینی را در جهان نتوان یافت که به نحوی در پندار و کردار پیروانش مسخ نشده باشد.» (عنایت، حمید: مقدمه‌ی تاریخ طبیعی دین، ص ۱۲)

پیش‌درآمد

چالش با حافظ‌شناسی سنتی - مثل چالش با هر یک از وجوه دیگرِ سنت - یک چالش نفس‌گیر و توان‌فرسا است. در جامعه‌ای که بزرگان فکری و ادبی خود را تبدیل به اسطوره و الهه می‌کند - و نه الگوهای درس‌آموزی برای پیش رفتن و راه گشودن - انتقاد از این اسطوره‌ها و یا آوردن تردید و حاشا در برابر آن الهه‌ها، هزینه‌هایی سنگین و گران می‌طلبد؛ چه رسد به سرтаفتن از سنت و شکستن تابوها و طلسم‌های آن که چیزی مثل ارتداد در دین و خروج از محدوده‌های مجاز آن شمرده می‌شود!

در یک چنین فرهنگ و فضایی، متولیان ادبیات سنتی نیز از هرگونه تغییر و تحرک می‌هراسند و هیچ‌گونه «خلاف‌آمدِ عادت» را در تفسیر متون ادبی تحمل نمی‌کنند، به‌ویژه اگر این «خلاف‌آمدِ عادت» در عرصه‌ی حافظ‌شناسی باشد! حال آن که حافظ، خود یک «خلاف‌آمدِ عادت» در زمانه‌ی خود، یعنی سده‌ی هشتم هجری و حتی در تمام دوره‌های ادبیات سنتی ایران بوده است، کسی که با گردن‌کشی‌ها و گستاخ‌روی‌های خود و پیش آوردن تردیدهای فکری و فلسفی، و حتی انکار بسیاری از مبانی آیینی و اعتقادی رایج در زمانه‌ی خود، پاره‌هایی از فرهنگ سرزمین خود را به چالش کشیده است. اما این رند سرکش و ناسازگار، در ادوار بعدی ادبیات فارسی، با ترفندهای رنگارنگ مفسران سنتی ادبیات و در تفسیرهایی مانند «بدرالشروح»، تبدیل به موجودی آرام و سربه‌راه، از نوع صوفیان خانقاهی شده و در زمهری مردانی مانند ابوالقاسم

قشیری، عبدالله انصاری، هجویری و نجم‌الدین رازی و... درآمده است! زیرا این‌گونه مفسران گمان کرده‌اند که تنها حقیقت موجود در دنیای اندیشه، صوفی‌گری است و کمال اندیشه و ارزش شعر حافظ نیز در شباهت آن با آثار صوفیانه است و تلاش برای اثبات این شباهت نیز، مقصد نهایی حافظ‌شناسی است! در حالی که چنین تعبیری از حافظ و دیگر مردان اندیشه و تفکر، آنان را مانند محصولات کارخانه‌ی جوجه‌کشی، نسخه بدل هم دیگر و یا - در تعبیری دیگر. کاریکاتور یک‌دیگر می‌کند و در نتیجه راه را به سوی تنوع و تفاوت، که مقدمه‌ی پیش‌رفت و خلاقیت فکری است، می‌بندد؛ زیرا به گفته‌ی جان استوارت میل - «آنچه که پیش‌رفت نوع بشر، بیش از همه بدان نیاز دارد، گونه‌گونی است، نه یک نواختی! و فقدان شباهت بین افراد، نه تنها یکی از اصول پیش‌رفت است؛ بلکه غالباً تنها اصل آن به نظر می‌رسد»^۱.

اما غلبه و قدرت تفسیرهای بدالشروحو در دنیای حافظ‌شناسی تا جایی است که حتی برخی از تفسیرهای غیررسمی و بیرون از دانشگاه و حتی بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران را نیز زیر تأثیر خود گرفته و آن‌ها را در عداد تفسیرهای صوفیانه درآورده است^۲ و از این طریق راه را بر روی هرگونه تأمل، پرسش، نوآوری، و تجدید نظرطلبی در عرصه‌ی حافظ‌شناسی بسته است!

البته کانون اصلی این رکود و انحطاط در گروه‌های ادبیات فارسی دانشگاه‌های ایران است. در این گروه‌ها اساساً چیزی به نام انتقاد از ادبیات کهن و پدیدآورندگان آن به رسمیت شناخته نشده است، آنچه هست توصیف و تمجید و تملق‌گویی است! گروه‌های ادبیات فارسی، از آغاز تأسیس آن تا امروز، در این سنت‌های ادبی درجا زده‌اند. تصویری که در این گروه‌ها از حافظ و مولوی و فردوسی و سعدی ارائه می‌شود، همان تصویری است که استادان نسل نخست ادبیات فارسی ارائه داده‌اند. بعد از آن - به جز چند استثناء - هیچ تغییری در این تصویرها پدید نیامده است! و

۱. آربلاستر، آنتونی: ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه‌ی عباس مخبر، ۴۳۱.

۲. برای نمونه ر. ک: آشوری، داریوش: عرفان و رندی در شعر حافظ، که نویسنده‌ی آن در یک گفت‌وگوی تلویزیونی با بی‌بی‌سی نیز بر درستی برداشت‌های خود از حافظ پای فشرده.

هرچند که این محافظه‌کاری و رکود، گاه ریشه‌های اجتماعی - سیاسی نیز داشته است؛ اما در این میان، مؤثر اصلی شیوه‌ی آموزش و تربیت اعضای این گروه‌ها بوده است!

در بیشتر گروه‌های ادبیات فارسی دانشگاه‌ها، نه اندیشه‌ای وجود دارد و نه نقد و تحلیل اندیشه، چه رسد به خلق و ابداع اندیشه! بازتاب این نازایی و رکود را در سمینارهایی که این گروه‌ها برگزار می‌کنند و یا نشریه‌هایی که انتشار می‌دهند به روشنی می‌توان دید. اکثر این نشریه‌ها و سمینارها به جای تولید اندیشه و نظریه، حجم و ظرفیت خود را با بررسی‌های مروری و بسامدی می‌آکنند و چنانچه مقاله‌ای با اندیشه‌ای بدیع به یکی از آن‌ها فرستاده شود، ذوق‌های تباه داوران مقاله، آن را مثله و تباه می‌کند و پس می‌فرستد^۱، به‌ویژه اگر این اندیشه‌ی نو، تفسیر تازه و متفاوتی از اندیشه‌ی یکی از بزرگان شعر فارسی باشد که مانند پیامبران اولوالعزم ادبای دانشگاهی شمرده می‌شوند! یکایک این نشانه‌ها حاکی از عقب ماندگی و فقر فکری گروه‌های ادبیات فارسی است که در دهه‌های اخیر و در مقایسه با دوره‌های پیش از آن، مانند همه‌ی حوزه‌های فرهنگی ما، گرفتار انحطاط و زوال یافتگی شده است!^۲

۱. چند سال پیش، نگارنده خطا کرد و مقاله‌ای را برای یکی از این دانشگاه‌ها. تربیت معلم تهران - فرستاد، نتیجه‌ی ارزیابی سه داور مقاله حقیقتاً و به تمام معنی کلمه، یک افتضاح بود! چند سال پس از آن نیز مقاله‌ای با نام «تأثیر شاهنامه در تأخیر دموکراسی ایران» به یک دانشگاه دیگر. دانشگاه سیستان و بلوچستان. که همایش بین‌المللی! برای فردوسی برگزار کرده بود، ارسال داشت، اما داوران آن همایش از پذیرفتن آن امتناع نمودند. وقتی که مجموعه مقالات پذیرفته شده در آن همایش انتشار یافت، مشاهده‌ی سطح علمی آن مقالات نشان داد که چرا داوران یادشده از پذیرفتن آن مقاله امتناع کرده بودند.

۲. امروز در دوره‌های دکتری ادبیات فارسی کسانی تدریس می‌کنند و نشریه و دفتر و دستک راه انداخته‌اند که از ابتدایی‌ترین مسائل این رشته خبر ندارند! چندسال پیش با یکی از این استادان هم سفر بودم، هنگام بازدید از یک مسجد قدیمی، خادم مسجد جایی را نشان داد و گفت: این جا زاویه بوده است. آن گاه این استاد از او پرسید که زاویه یعنی چه؟!

نواندیشی و خلاقیت در عرصه‌ی حافظ‌شناسی و یا نقد ادبیات سنتی در مجلات دانشگاهی نیز راه ندارد و برای آشنایی با آن باید به سراغ برخی نشریه‌های روشنفکری و بیرون از دانشگاه رفت^۱، و بعضی از مقالات مجموعه‌ی حاضر نیز پیش از این در این‌گونه نشریه‌ها - البته در زمان‌های مختلف - انتشار یافته است.

یکایک این مقالات، که بسط و تفصیل برخی از دیدگاه‌های نگارنده در کتاب «حافظ و الهیات رندی»^۲ به علاوه‌ی چند موضوع جدید است؛ در چالش با حافظ‌شناسی رسمی فراهم آمده است. البته بدیهی است که چالش با حافظ‌شناسی رسمی، به معنی چالش با خود حافظ نیست، هرچند که در این کار از برخی گفتارها یا رفتارهای حافظ نیز خرده‌گیری شده باشد؛ اما این گونه خرده‌گیری‌ها نیز برای آن است که حافظ را آن‌گونه که بوده است، شرح و تفسیر کنیم و نه آن‌گونه که تفسیرهای رسمی و محافظه‌کار نشان داده‌اند!

این دفتر حافظ‌شناسی در حقیقت درسه زمینه فراهم آمده است. ابتدا تعدادی از مقالات آن، پاره‌هایی از اندیشه و آراء حافظ را می‌کاود و برخی از ویژگی‌های تفکر او را ترسیم می‌کند. پس از آن در زمینه‌ی دوم، چند شیوه از حافظ‌شناسی معاصر مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، و بالاخره زمینه‌ی سوم با چهار مقاله، اختصاص به بررسی نقدها و شبهه‌نقدهایی دارد که چند تن از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌های اصفهان و شیراز و ملایر با دیدگاه‌های سنتی خود متوجه تفسیرهای نگارنده از حافظ کرده‌اند و هرچند که شبهه‌نقدها هیچ وقت شایسته‌ی پاسخ دادن نیستند، اما از آن

۱. البته آفت محافظه‌کاری، در شکلی دیگر، در برخی از این نشریه‌های روشنفکری نیز رسوخ کرده است و از این رو، کار بر ارائه‌ی برخی دیدگاه‌های متفاوت در این نشریه‌ها نیز دشوار شده است. نگارنده که یکی از مقالات این مجموعه - حافظ سروش - را برای انتشار به سه نشریه‌ی روشنفکری دینی - آیین، نسیم بیداری، چشم‌انداز ایران - ارسال کرده بود، پس از مدت‌ها انتظار، از چاپ آن مأیوس شد. این سه نشریه که برای امتناع از چاپ مقاله‌ی یادشده، حجت‌های ناموجه پیش آوردند، یا هوادار حافظ‌شناسی سنتی بودند، یا هوادار دکتر سروش، و یا هوادار هر دو! و در هر حال چاپ آن را خطری برای وجهه‌ی فرهنگی نشریه‌ی خود می‌پنداشتند!

۲. قصیده‌سرا، تهران، ۱۳۸۲.

جایی که در هر حال نوعی گمراه‌گری ایجاد می‌کنند، لازم است که اندازه‌ی اعتبار آن‌ها هم روشن شود.

چنان که گفته شد، تعدادی از این نوشته‌ها، در طی چند سال گذشته، این جا و آن جا، به صورت گفتار یا نوشتار، ارائه شده است و تعدادی از آن‌ها نیز برای نخستین بار منتشر می‌شود. گفتارها در دانشگاه‌های زنجان، تبریز، شیراز، مشهد، و زاهدان به مناسبت‌هایی مانند روز حافظ، یا کنگره و سمیناری خاص ارائه شده و نوشتارها در نشریه‌هایی مانند آفتاب، رودکی، حافظ، چشم‌انداز ایران و... که البته برخی از آن‌ها تبعاتی را در پی خود آورده و تعصب‌ها و حساسیت‌هایی را برانگیخته و تحمل آن‌ها بر هواداران حافظ‌شناسی سنتی‌گران آمده است. اما در برابر، در برخی از محافل روشنفکری و نواندیشی مورد توجه و اقبال قرار گرفته است. نمونه‌ی واکنش‌های متعصبانه را می‌توان در نقدهای سه تن از استادان یادشده نشان داد^۱ و نمونه‌ی واکنش‌های نواندیشانه را در نوشته‌ای از پژوهنده‌ی نامدار تاریخ و فرهنگ ایران، زنده یاد هما ناطق. این پژوهنده‌ی پرکار، که از دوردست‌های جغرافیای جهان، نگاه تیز خود را هم چنان بر اوضاع فرهنگی سرزمین خود - به اصطلاح - زوم کرده بود، در یک بررسی تطبیقی از حافظ‌شناسی معاصر ایران، با نام «گرفتاری با گزاردگان حافظ شیراز» گوشه‌ی چشم هم‌دلانه‌ای به برخی دیدگاه‌های نگارنده در تفسیر حافظ،

۱. این هواداران متعصب خواجه، نه اهل گفت‌وگو هستند و نه گوش شنیدن پاسخ به تلقینات خود را دارند! همه‌ی آن‌ها عادت دارند که همیشه، مثل رادیو و تلویزیون، یک طرفه حرف بزنند، و در نشریه‌هایی که برای این مقصود در قبضه‌ی خود گرفته‌اند، فقط آمال و اوهام خود را ترویج می‌دهند! این است که در آن نشریه‌ها جایی برای آراء و اندیشه‌های متفاوت نیست. چنان که نگارنده یکی از مقالات این دفتر را برای چاپ در مجموعه مقالات «حافظ‌پژوهی» ارسال کرد؛ همان مجموعه‌ای که هر ساله مقالات «روز حافظ» را چاپ می‌کند و نقد نوشته‌های من هم در شماره‌ی هشتم آن انتشار یافته بود و در نتیجه انتظار می‌رفت که پاسخ آن را نیز انتشار دهد، اما آن مقاله با مذاق فراهم‌آورنده‌ی مقالات حافظ‌پژوهی «سازگار» نیفتاد و در نتیجه در محاق بی‌اعتنایی ماند؛ بازاری که گردانندگان آن مجموعه و کنگره‌ی حافظ و محافل حافظ‌شناسی و «روز حافظ» به آن خو گرفته‌اند! یک مقاله‌ی این فصل هم که به مجله‌ی دانشگاه آزاد همدان، در پاسخ به شبه نقدی دیگر، فرستاده شده بود، گرفتار همان سرنوشتی شد که مقاله‌ی ارسال شده به شیراز گرفتار آن شده بود!

نشان داده است.^۱ پس در پاسخ به این هم‌دلی‌ها، و نیز به پاس نیم سده کوشش ارزشمند فکری و فرهنگی، یاد آن بانوی یکه و فرهیخته را گرامی می‌دارم.

۱. حافظ، خنیاگری، می، و شادی، چاپ ۲۰۰۴، لس آنجلس.